

بررسی قول به زیادت امکان بر ماهیت (۳)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفاوت وحدت و وجود با امکان و نظائرش در بحث زیادت آنها بر وجود خارجی

مرحوم آخوند نسبت به مسائلی که در معقولات
ثانیة فلسفیه مطرح شد و ادله‌ای که برای وجود
خارجی آنها اقامه شد ایشان جواب‌هایی دادند که
مسئله بر مدار ظرف اتّصاف و ظرف تحقق این
معقولات در خارج یا در ذهن یا در هر دو بود. نسبت
به امکان، امتناع، شیئیت، ضرورت فرمودند که مسئله
همین‌طور هست. اما در قضیه وحدت و وجود
ایشان می‌فرماید که مسئله وحدت و وجود با آنچه
که در نظائرش ذکر شد تفاوت دارد. و وحدت،
تحقق خارجی‌اش عبارت از تحقق خارجی همان
واحد است. وجود، تحقق خارجی‌اش عبارت از
تحقق خارجی همان موجود است. و جهت قضیه آن
نیست که مفهوم وحدت یا مفهوم وجود، زائد بر
موجود است. چون زیادی موجب تحقق ظرف
اتّصاف در خارج نمی‌شود، ممکن است ظرف تحقق

در ذهن باشد. چطور اینکه شما امکان را حمل بر زید می‌کنید ولی ظرف تحقق امکان ذهن است نه خارج. بله، زید خارج متصف به امکان است.

ولی من باب مثال ما چطور در قضیه اتصاف شیء به حال متعلق، این مطلب را می‌گوییم که «جائی زید ضارب أبوه»، الآن «ضارب» صفت برای «زید» است ولی متصف به این صفت، «أب»

است، این ظرف به حال متعلق است. یعنی این «زید» متصف به این «ضارب» است، زیدی که

وصفش این است که پدرش زننده است ولی صحبت در این است که آن اتصاف حقیقی به پدر تعلق گرفته

است، پدر زده است زید که زده است. فقط در اینجا از نقطه نظر تعلقی که در این جمله به واسطه ضمیر

در «أبوه» برقرار شده است، ما در اینجا «ضارب»

را صفت برای زید می‌آوریم، والا اگر آن ضمیر در

«أبوه» نبود اصلاً زید سرش بی کلاه بود و هیچ نوع

ارتباط و علقه‌ای بین زید و بین پدر وجود نداشت،

حالا پدرش زده است به این چه مربوط است؟!

در مسئله امکان هم قضیه همین طور هست؛ وقتی

که می‌گوییم: «زید ممکن فی الخارج»، نه اینکه در

خارج به واسطهٔ این اتّصاف اگر رنگ زید سفید است
سیاه بشود یا اگر رنگ زید سیاه است سفید بشود،
نه خیر! زید هر رنگی که دارد همان رنگ هم در
خارج دارد، چه ما آن را متصف به امکان بکنیم یا
نکنیم. هر وزنی که دارد چه اتّصاف به امکان بشود
یا نشود فرقی نمی‌کند ولی صحبت در این است که
این زیدی که در خارج هست این اتّصافش به امکان
از این باب است که ذهن در مقام تحلیل می‌آید آن
وجود خارجی را به لحاظ قبلش و به لحاظ وجودش
در هر دو جهتِ عدم و وجود لحاظ می‌کند، آن
وصفِ امکان را برایش می‌آورد و می‌گوید این زید
[ممکن الوجود است.] حتی اگر زید در خارج هم
نباشد، یک زیدی می‌خواهد به وجود بیاید، یک
سونوگرافی از این مادر کرده‌اند و گفته‌اند که ایشان
پسر است و یک ماه دیگر هم به دنیا می‌آید، خب از
حالا اسمش را می‌گذارند اسمش را چه بگذاریم؟ آقا
تقی می‌گذاریم. این آقا تقی را ممکن الوجود
می‌گوییم. ممکن الوجود نه اینکه این آقا تقی که الآن
در شکم مادر هست ممکن الوجود است آن یک

بحث دیگر است. به نسبت به وجود خارجی، یعنی ممکن است که آن آقا تقی که الآن مورد نظر ماست در خارج بیاید و ممکن است که در خارج نیاید و در شکم مادر فوت کند. خیلی از بچه‌ها هستند در شکم مادر فوت می‌کنند و لباس تحقّق خارجی نمی‌پوشند. بنابراین این امکانی را که الآن ما بر زید حمل می‌کنیم، به لحاظ وضعیت فعلی‌اش نیست، وضعیت فعلی‌اش که الآن موجود است. الآن هست و سونوگرافی هم نشان می‌دهد، ضربان و نبض و... همه نشان می‌دهد. به لحاظ وجود خارجی، بعد از یک ماه دیگر ما می‌گوییم: ممکن الوجود، یا اینکه اگر بدانیم که این الآن فوت می‌کند یا فوت کرده است می‌گوییم: زیدی که الآن در شکم مادر هست ممتنع الوجود است چون دیگر استعداد برای حیات در او منتفی است. به لحاظ تحقّق آن عدم العلة یا علّت برای عدم، آن درواقع ممتنع می‌شود. پس این امکانی را که ما بر زید حمل می‌کنیم به لحاظ وجود خارجی است ولی به واسطه این امکان چیزی را در خارج به او اضافه نمی‌کند، یک کیلو به وزنش اضافه نمی‌شود. ذهن است که آن زید خارجی را معرّای از

وجود خارج قرار می‌دهد و حکم خارج را در وجود و عدم بالنسبه به او لحاظ می‌کند و حکم امکان می‌کند، پس ظرف تحقّق امکان ذهن است. این مطلبی است که ایشان نسبت به امکان می‌فرمایند.

اما در قضیه وحدت و در قضیه وجود مسئله فرق می‌کند. این دو مطلب خارج از این حیطة بحث ما است. جهتش این است که آنچه در خارج موجب موجودیت موجود است خودش وجود است، یعنی به عبارت دیگر گرچه وجود یک مفهوم ذهنی است و لکن مابایزاء خارجی دارد ولی امکان یک مفهوم ذهنی است اما مابایزاء خارجی ندارد. یعنی در خارج چیزی که این امکان حکایت از او بکند وجود ندارد، آنچه که در خارج هست زید است، امکان که دیگر نیست. ولکن موجودیّت موجود به همان وجود است، به آن وجود مفهومی است که یک مابایزاء خارجی دارد، آن مابایزاء خارجی از چشمان ما مخفی است. ولکن با تأمل ما متوجه می‌شویم که درحقیقت آنچه را که ما او را موجود می‌پنداریم و وجود را به کناری قرار می‌دهیم، در حقیقت آن ماهیّت نیست.

یعنی ما خیال می‌کنیم که ماهیت موجود است و وجود یک امر عارضی است، چون ما حدود و قیود را در اینجا مشاهده می‌کنیم اما آن وجودی که به ماهیت وجود بدهد و ماهیت را در قبال ما موجود بکند آن عبارت از وجود است. و وجود هم به صور و اشکالی درمی‌آید و در هر جا پا بگذارد آنجا تحقق خارجی انجام می‌شود، در هر جا وجود پا نگذارد تحقق خارجی در آنجا پیدا نخواهد شد.

وجود، مایهٔ اصلیِ موجودیت و هویت اشیاء در خارج

بنابراین مایهٔ اصلی برای موجودیت و هویت اشیاء در خارج همان وجود است. لذا هر جا که وجود باشد موجود در آنجا هست و هر جا که وجود نباشد موجودیت هم از آنجا منتفی است و آن ماهیت در مرحلهٔ عدم باقی می‌ماند. این خیلی فرق می‌کند تا امکان که اصلاً ارتباطی با آن شیء خارجی ندارد، یک امر ذهنیِ اعتباری است که ما این را بر این [شیء] حمل می‌کنیم و این [امکان] در خارج مابه‌ازاء ندارد. یعنی نه‌اینکه چون امکان در خارج هست بنابراین حوادث در خارج تحقق پیدا می‌کنند، حالا یا حوادث زمانی یا اینکه حوادث ذاتی. نه‌خیر،

این یک مسئله‌ای است که ذهن در مقام تقرّر ماهیت، وقتی ماهیت را جدای از وجود خارجی و عدم وجود خارجی لحاظ کند بر اثر تحلیل و تعمّل عقلی، حکم امکان بر آن ماهیت صدق می‌کند. چطور اینکه بر بعضی از ماهیات دیگر وقتی که لحاظ وجود و عدم در آن بکند حکم به ضرورت می‌کند. در واجب الوجود وقتی که ذهن آن ماهیت واجب الوجود را در نظر بگیرد به لحاظ وجود خارجی و عدم خارجی می‌گوید: باید ماهیت واجب الوجود وجود داشته باشد، نمی‌شود نباشد، استغنائی ذاتی دارد، نمی‌شود متدلّی به غیر باشد، نمی‌شود محتاج باشد. یا وقتی که شریک الباری را در نظر می‌گیرد حکم امتناع به آن می‌کند. پس همین شریک الباری را باز به لحاظ وجود خارجی لحاظ می‌کند می‌گوید: اگر بخواهد این شریک الباری در خارج باشد، اگر بخواهد بیاید آیا می‌تواند یا نمی‌تواند؟! واجب الوجود اگر بخواهد در خارج وجود داشته باشد آیا می‌تواند یا نه، می‌تواند نباشد؟! تمام اینها لحاظ، لحاظ خارج است فرق نمی‌کند. ولی صحبت در این است که این

حکم عقود در قضایا، تحققش ذهن است. والا در خارج نه خیر، به واجب الوجود به واسطه گفتن این واجب چند کیلو اضافه نمی شود، و به ممتنع الوجود هم به واسطه گفتن امتناع چیزی از او کم نمی شود هیچ چیز! این ظرف تحققش ذهن است.

این مسئله مربوط به وجود است که در وجود، جنبه تشخیص در آنجا لحاظ می شود. در هر کجا که تشخیص باشد مشارئیه باشد، حالا یا مشارئیه حسّی یا مشارئیه علمی، در هر کجا جنبه تشخیص باشد در آنجا باید وجود قبلاً به تقدم طبعی و به تقدم علی حضور داشته باشد این مسئله مربوط به وجود است. اما در قضیه وحدت هم همین طور است. وحدت عبارت است از اتّصاف یک شیء به یک حالت خاصّی که با آن حالت خاص، از سایر اشیاء متمایز می شود، و اگر آن حالت خاص را نداشته باشد اصلاً به مرتبه جزئیت نمی رسد. شیء تا در خارج واحد نباشد اصلاً ما نمی توانیم به آن اشاره کنیم، و تا واحد نباشد نمی تواند تشخیص پیدا کند. باید شیء واحد باشد تا از بقیه اشیاء ممتاز باشد. اگر اصلاً شیء در خارج دو تا باشد، دیگر تشخیص در اینجا معنی

ندارد. اگر شیء در خارج تکثر داشته باشد این اصلاً دیگر در اینجا معنی ندارد. یعنی لباس تحقق در واقع [ندارد.] [اگر این شیء بخواهد امتیاز داشته باشد] لازمه این امتیاز، تشخیص است و لازمه تشخیص وحدت است. پس وحدت مساوق با تشخیص است و تشخیص هم مساوق با وجود است. پس هر جا که وجود بود در آنجا تشخیص هست و هر کجا که تشخیص بود در همان جا وحدت هست. پس وحدت، وجود خارجی دارد همان طوری که وجود، وجود خارجی دارد. این مطلب را در نظر داشته باشید.

وحدت شخصی نوعیه و وحدت تشخیصی وجود و تفاوت این دو وحدت

تکیه می‌کنم در اینجا که این مسئله، هم اختصاص به وحدت شخصی دارد مانند جزئیات یک مصداق کلی و طبایع کلیه مثل جزئیات زید و عمرو و بکر و خالد بالنسبه به انسان که در تمام اینها آن وحدت شخصی در خارج موجود است و هم بالنسبه به وحدت شخصی کلیه که در مسئله تشخیص وجود که در قبال تشکیک در وجود هست در آنجا هم می‌آید. یعنی در اینجا ما دو وحدت

داریم: یک وحدتی داریم که در قبال او کثرت در آنجا متصور است مانند وحدات اشیاء؛ من باب مثال این لیوان الآن واحد است، مانند این لیوان هم که در کنار او یک لیوان دیگر است آن هم واحد است، اگر صد تا لیوان دیگر هم در کنار او بگذارید هر کدام از اینها واحدند و هیچ کدام از آنها منافی وحدت بقیّه نخواهد بود، هر کدام چون لباس وجود پوشیده‌اند موجب تشخیص شده و تشخیص هم موجب وحدت شده است، این را وحدت شخصیّه نوعیه می‌گویند. یعنی در سایر انواع آن هم همین وحدت وجود دارد؛ یک، دو، سه، چهار، پنج، شش و اصلاً عدد از تکرار وحدات در اینجا پیدا می‌شود و این وحدت مزاحم با وحدت دیگر نیست. این یک وحدت است. وحدت دیگر [وحدت تشخیصی وجود است].

تلمیذ: وزن ایشان که اضافه نشده است. چیزی بر وزن این اضافه نشده است که بگوییم مابازائی در خارج دارد. این یک معنای ذهنی است و آن معقول ثانی.

استاد: ببینید، همین که شما الآن نگاه به این می‌کنید این یعنی یک! ولی وقتی نگاه به زید می‌کنید امکان را از آن نمی‌فهمید عقل [انتزاع می‌کند].

تلمیذ: چیزی به ماهیت این [اضافه نشده است].

استاد: ما نمی‌خواهیم بگوییم که یک چیزی به این اضافه شده است. ولی همین این یک لیوان، تا

می گوید: لیوان، این یکی خواهی نخواهی می آید.
چطور اینکه وقتی که می گوید: لیوان، زجاجیت در
ذهن شما می آید، حجم در ذهن شما می آید آیا
وحدت یک لیوان هم در ذهن شما نمی آید که این
لیوان [واحد است؟!]

تلمیذ: یکی از معقولات ثانوی است، امکان هم به نظر می آید.

استاد: نه، امکان به نظر نمی آید! امکان را عقل
[انتزاع می کند.] وقتی که شما می گوید: زید، امکان
در نظر شما نمی آید. شما باید تعمّل و تحلیل کنید
که آیا این زید جزء اقسام واجب الوجود است، یعنی
دارای وجود بسیط و مجرد است و مستغنی بالذات
است یا نه؟ می گوئیم: نه، این زید دارای ماهیت و
این خصوصیات است و نمی شود که مجرد باشد، در
او ترکّب هست و ترکّب هم احتیاج به علت دارد پس
این ممکن الوجود است. همه اینها را شما طی
می کنید، چند فرسخ راه می روید!

تلمیذ: این لیوان هم همین طور است! نسبت به لیوان دیگر همین هست.

استاد: نه، اصلاً شما در عالم، یک مرتبه صبح از
خواب بر می خیزید و هیچ چیزی را در عالم ندیده اید،
هیچ چیز! خدا به شما هیچ چیز در عالم نشان نداده
است، مثل کسی که اصلاً کور مادرزاد است، یک دفعه

چشمش باز می شود و در بیابان یک لیوان در مقابلش
می بیند آیا نمی گوید: این یکی است؟! آیا می گوید:
دوتا است؟! یکی می بیند دیگر!

تلمیذ: این مفهوم، مفهوم می است که اضافه می شود و وجود پیدا می کند دیگر. یک دفعه
یک چیزی به آن ماهیت اضافه می شود. می خواهیم بگوییم: چطور وحدت مساوق با وجود
است؟!

استاد: خب نفس همان وجود، وحدت است.

نه اینکه اضافه بشود که این یکی، آن یکی و
همین طور یکی یکی، یک قطار با خودش بیاورد که
یک واگنش وجود آن است، یک واگنش رنگ آن
است، یک واگنش آن چیز دیگر است. نه خیر، همان
وجود خارجی همان وحدت است و همان وجود
است و همان ماهیت است و همان رنگ است. حالا
رنگ و .. یک چیز دیگر است! یعنی به محض اینکه
یک شیء در خارج هست وحدت همان جا دارد
تحقق پیدا می کند.

تلمیذ: حالا این یکی را که با آن دومی قیاس می کنیم کثرت می شود، وحدتش کجا
رفت؟!

استاد: خب برای وجود خودش وحدت دارد.

وقتی که شما دوتا می بینید

تلمیذ: من می گویم که فعلاً دوتا وجود داریم.

استاد: خب من می گویم: وحدت نوعی همین

است دیگر.

تلمیذ: دوتا نوع پیش هم است؛ یک لیوان و یک چیز دیگر.

استاد: خب این کثرت نوعی است دیگر. وقتی

که شما دوتا لیوان دیدید می‌گویید: لیوان الآن متکثر است. اما اگر یک لیوان را کنار بگذارید آیا باز هم می‌گویید: متکثر است؟!

تلمیذ: همین، من می‌خواهم بگویم: وحدت در ذاتشان نیست. مابازای خارجی ندارد.

استاد: عجب، بینم، آیا وجودی که در این لیوان

هست منافی با این وجود هست؟

تلمیذ: نه.

استاد: پس چرا شما الآن کثرت در وجود

می‌بینید؟!

تلمیذ: خب باشد، کثرت در وجود است، دوتا وجود است.

استاد: آیا این وجود واحد برای این است یا نه؟

تلمیذ: بله، برای این هست.

استاد: اگر برای این است پس چرا شما کثرت در

وجود می‌بینید؟! شما در کثرت در وجود، این وجود

را به این دخالت نمی‌دهید. شما برای این یک

حساب باز می‌کنید و برای آن یک پرونده باز

می‌کنید، بعد این دوتا پرونده را در کنار هم

می‌گذارید می‌گویید: کثرت در وجود. قضیه وحدت

هم همین است؛ این وحدت، برای این است و اصلاً

از این قابل تسرّی به آن نیست. من یک لیوان در این

دستم می‌گیرم و یک لیوان هم در این دستم می‌گیرم،

شما وقتی هر دوتا را در کنار همدیگر قرار می‌دهید

می‌گویید: تعدّد. وقتی جدا باشد و فقط یک لیوان
بینید این وحدت می‌شود. درحالی‌که وقتی تعدد را
می‌بینید در همان حین تعدد، هرکدام از اینها وحدت
خودشان را محفوظ می‌کنند. این وحدت در آن
نمی‌آید و آن وحدت در این نمی‌آید که دوتا بشود؛
دوتا یکی است!

تلمیذ: تکثر بدون وحدت معنی ندارد اصلاً.

استاد: بله، خب تکثر از تکرار وحدت پیدا
می‌شود.

این مطلبی که مربوط به وحدت نوعی است. یک
وحدت دیگری هم داریم که البته بعداً مرحوم آخوند
آن را ذکر می‌کند و آن عبارت از وحدت تشخصی
وجود درقبال تشکیک است. آن وحدت دیگر
وحدت نوعی نیست. آن وحدت، یک وحدتی است
که اصلاً «دو» برنمی‌دارد، اصلاً تصوّر «دو» در آن
وحدت معنی ندارد! شما تا قیامت هم فکر نکنید
امکان ندارد ذهن شما بتواند دوئی برای وجود مطلق
تصوّر بکند! آیا می‌شود؟! حتی شریک الباری را اگر
شما تصور کردید [این وحدت در آن هست]. البته
اگر شما در مفهوم واجب الوجود، تصور صحیحی

داشته باشید نوبت به شریک الباری نخواهد رسید، چون واجب الوجودی که عبارت است از وجودی که طارد عدم است و آن وجود بسیط است، این واجب الوجود که طرد عدم را می‌کند طرد عدم مطلق را می‌کند، و وجود او بحت و بسیط است و مجرد تامه است این همان عبارة أخرای وحدت وجودی است که ما داریم می‌گوییم، یعنی یک معنی هست منتها به دو تعبیر. در آنجا ما مسئله را بردیم روی یک ذاتی که جنبه علیّت و جنبه بارئیت نسبت به مخلوقات دارد، در اینجا صرف‌نظر از آن ذات، به اصل وجود نگاه می‌کنیم. اینکه ما در اینجا آن ذات حیّ قائم و قیوم بالذات را در نظر نمی‌گیریم، آن وجودی را در نظر می‌گیریم که آن وجود، حاکم و مسیطر بر همه مظاهر است. این وجودی که حاکم است و مسیطر است و بر همه مظاهر بسیط است آیا اصلاً امکان دارد ما «دو» برای این وجود تصوّر کنیم؟! اصلاً امکان ندارد! یعنی هرچه شما فکر کنید امکان ندارد! شما برای زید ممکن است دو تصوّر کنید؛ این زیدی که الآن از شکم مادر درمی‌آید ده‌تای

دیگر هم دربیاید! آیا می شود یا نمی شود باشد؟! مگر قالب نمی زنند؟! مثل کارخانه که از این طرف چوب داخل می زنند و از آن طرف چوب کبریت بیرون می دهد، یا از این طرف پلاستیک و مواد می ریزد و از آن طرف مجسمه بیرون می دهد، عروسک بیرون می دهد. این عروسک هایی که دارد از آن بیرون می آید عین هم هستند، مژده اش فرق نمی کند، به طوری که اگر شما الآن این را بردارید و غافل شوید و یک نفر یک عروسک دیگر به جای آن بگذارد شما نگاه می کنید، خیال می کنید همین است که الآن برداشتیم! به خوبی قالب می زند!

آخر می گویند: ناصرالدین شاه یک جا رفت دید صاحب خانه بچه هایش همه شبیه هم هستند گفت: «فلانی بچه هایت چقدر مثل هم هستند!» گفت: «والله ما که نوکر و کلفت نداریم همه کارها را خودمان می کنیم!» حالا این کارخانه ای که قالب زده دقت به خرج داده است، این همه اش را یکنواخت درست کرده است.

در قضیه تشخیص در وجود، یک وجود واحد که آن وجود واحد عبارت از حقیقت وجود است بیشتر

ندارد. این وحدت هم در آنجا هست و این وحدت هم باز با آن وحدت نوعی از نقطه نظر وحدت یکی است ولیکن از نظر مفهومی، این وحدت فرق می‌کند. آن وحدتی است که طارد وحدات دیگر نیست اما این مسئله وحدت، طارد وحدات دیگر خواهد بود. این مطلبی که مربوط به تتمه بحث دیروز بود.

جواب شیخ اشراق از مسئله

صاحب مطارحات، مرحوم شیخ اشراق یک جوابی از این مسائل و از این مطالب مطروحه داده‌اند که به نظر مرحوم آخوند این جواب ناتمام است. جواب ایشان این است که چطور شما در معقولات ثانیة منطقیه مانند کلیت، جزئیت، نوعیت، جنسیت، فصلیت و امثال ذلک که اینها معقولات ثانیه است، - معقول اول عبارت از همان نفس جزئی است یا طبایعی که بر اینها حاکم است و معقولات ثانیه عبارت از کلیت و جزئیت یا جنسیت و فصلیت نوعی که مترتب بر این طبایع است. بر طبیعت انسان، نوعیت حاکم است و بر طبیعت حیوان، جنسیت حاکم است و بر طبیعت ناطقیت، فصلیت

حاکم است. - یعنی این مفاهیم کلی که به عبارت مرحوم آخوند در علم میزان و علم منطق، به عنوان معقولات ثانیة منطقی قلمداد می شود چطور ایشان می فرمایند که ظرف تحقق آنها در ذهن است و اتّصافش هم در ذهن هست؟! به خاطر اینکه ما در خارج جزئیّت نداریم، ما در خارج زید داریم، جزئیّت مربوط به ذهن است. حتی زید در خارج هم متّصف به جزئیّت نیست. آن زیدی که در ذهن هست متّصف به جزئیّت است، آن زیدی که در ذهن است و آن انسانی که در ذهن است متّصف به کلیّت نیست، والا انسانی که در خارج هست متّصف به کلیّت نیست، انسانی که در خارج است زید است، عمرو است. کلیّ طبیعی وقتی که در خارج بخواهد محقّق شود در ضمن مصادیق متحقّق می شود. بله، آن انسان کلیّ که در ذهن است می گوئیم: **الإنسانُ کلیّ، الإنسان نوعٌ**. این نوعیت و جنسیت و ... هم ظرف تحققش در ذهن است و هم ظرف اتّصافش. ایشان می گویند که اینها هم همین طور است. اینها هم مانند این معقولات منطقی، ظرف تحققشان بایستی در ذهن باشد مثل امکان و امثال ذلک.

نمی‌شود که در خارج بخواند تحقق پیدا بکند.

اشکال مرحوم آخوند به شیخ اشراق

مرحوم آخوند می‌فرماید که در اینجا ایشان (شیخ اشراق) بین معقولات ثانیة فلسفیه و بین معقولات ثانیة منطقیه خلط کرده‌اند. در معقولات ثانیة فلسفیه ممکن است یک شیء، ظرف اتصاف خارجی داشته باشد گرچه ظرف تحققش در ذهن است اما اتصاف آن در خارج است. من باب مثال وقتی که ما به زید می‌گوییم: **ممکن الوجود**، یعنی زیدی که در خارج هست **ممکن الوجود** است نه اینکه زیدی که در ذهن ما هست ممکن الوجود است. البته ممکن است زید در ذهن هم **ممکن الوجود** باشد، زید در ذهن بیاید یا اصلاً در ذهن نیاید، بعضی اوقات بیاید و بعضی اوقات نیاید، ولی اتصاف آن اتصاف خارج است و ظاهراً در اینجا خلط بین مفهوم و مصداق شده است. این هم مطلب مربوط به شیخ اشراق بود.

تلمیذ: ظرف تحقق است نه اتصاف؟

استاد: تحقق، ذهن است دیگر.

تلمیذ: خب تحقق وقتی ذهن باشد هر دوی اینها یکی شد دیگر!

استاد: نه، در معقولات فلسفیّه، ظرف اتّصاف

ممکن است خارج باشد.

تلمیذ: ظرف اتّصاف، نه تحقق.

استاد: بله، ایشان گفته‌اند: هر دو یکی است. یعنی

معقولات فلسفی و منطقی را یکی می‌دانند.

تلمیذ: در تحقّقش نه در اتّصاف.

استاد: نه خیر، در اتّصاف.

تلمیذ: خب این وجود اگر چنانچه مابازاء دارد پس چرا اسم آن را معقولات ثانویه گذاشته‌اند؟! یعنی وجود و وحدت اگر چنانچه در خارج مابازاء دارد و ظرف تحقّقش خارج است پس چرا معقول ثانویه است؟!

استاد: به‌خاطر اینکه یک مفهوم زائد بر ذات

است دیگر. چون وجود با موجود دوتا است،

وحدت با واحد دوتا است. در فلسفه، به نفس وجود

خارجی معقول اول گفته می‌شود. به اوصاف و

عوارضی که مترتب بر این است معقولات ثانیه گفته

می‌شود. به‌خلاف منطق که در منطق به طبایع معقول

اول گفته می‌شود.

تلمیذ: پس تحقّق خارجی نباید داشته باشد، یعنی اگر تحقّق خارجی دارد پس مابازاء دارد.

استاد: آخر زائد بر ذات است دیگر. می‌گوییم:

ذاتٌ ثبت له الوجود؛ زائد بر ذات به‌عنوان ماهیت.

تلمیذ: زیدی که متصف به یک صفتی باشد مثلاً عالم باشد، با آنکه این صفت زائد بر زید است ما می‌گوییم: از معقولات اولیه است.

استاد: نه، یعنی ذهن در اینجا می‌آید و آن را

انتزاع می‌کند. یک‌وقت شما کتابت را در نظر

می‌گیرید و می‌گویید: «**زیدٌ کاتبٌ**»، این کتابت از

معقولات اولیه است؛ چطور اینکه زید از معقولات

اولیه است. ولکن یک صفتی هست که این ذهن

می آید و آن صفت را انتزاع می کند. یعنی به این زید در خارج نگاه می کند می بیند حالا که زید در خارج موجود است پس وجود را از این انتزاع می کند. شما که وجود را نمی بینید شما موجود را می بینید، این وجود معقولات ثانیة فلسفیه می شود یا مثل وحدت. ولی استثنائاً این دوتا ظرف تحقّقشان، ظرف تحقّق خارج است. فقط در این مسئله استثناء است. ولی در مانند شیئیت، امکان، امتناع، ضرورت و... ذهن می آید و امکان را از ماهیّت انتزاع می کند. انتزاع نه به معنای اینکه ماهیت اقتضا می کند یا علت است، بلکه چون او را به لحاظ وجود خارجی و عدم وجود خارجی متساوی الطرفین می بیند لذا این می آید انتزاع امکان را از او می کند؛ یا بالنسبه به امتناع و ضرورت. پس بین معقولات ثانی فلسفی و معقولات ثانی منطقی باید تفاوت قائل شد.

تلمیذ: دیگر چرا استثناء بکند؟! اگر بحث عقلی است، اگر بگوییم: معقولات ثانوی فلسفی است

استاد: لازم نیست معقولات ثانوی فلسفیه حتماً

ظرف تحقّق خارجی نداشته باشد.

تلمیذ: ما گفتیم: معقولات ثانویه حتماً باید ظرف تحقّق آن ذهن باشد و ظرف اتصافش خارج باشد، و می تواند هم نباشد.

استاد: نه، در معقولات ثانیه این است که زائد بر

آن ذات، ذهن می‌آید و یک مطلب دیگری را انتزاع می‌کند. الآن ذات زید چیست؟ حیوانیت و ناطقیت است. غیر از او می‌آید یک وجودی را که عارض بر آن شده است، چون نگاه می‌کند می‌بیند این وجود زید در خارج انجام گرفته است و الآن زید در خارج موجود است، می‌آید یک وجودی را از این انتزاع می‌کند.

تلمیذ: خب این وجودی را که انتزاع می‌کند معقول ثانی فلسفی است اما آن وجودی که در خارج هست مصداق آن مفهوم است.

استاد: بله، مصداق آن است.

تلمیذ: پس در این صورت استثنایی در معقولات ثانویه فلسفیه نخورده است.

استاد: نه، ببینید الآن ظرف تحقّقش هم خارج است.

تلمیذ: ظرف تحقّق مفهوم که ذهن است، ظرف تحقّق مصداقش خارج است.

استاد: نه، این طور نیست. بالأخره هر مفهومی را ذهن می‌آید تصور می‌کند. شما کتابت را هم در نظر بگیرید، خود نفس زید را هم در نظر بگیرید، بالأخره یک مفهوم، اوّل در ذهن آمده است. این منظور از ظرف تحقّق نیست. یعنی در آن ظرفی که این می‌تواند لباس وجود بپوشد. الآن این آبی که در این لیوان هست، در خارج لباس وجود پوشیده است نه در ذهن من! ولی در ذهن من یک مفهومی از آب هست، این را که نمی‌گویند ظرف تحقّقش ذهن

است!

تلمیذ: می‌خواهم عرض کنم مفهومی که ذهن انتزاع می‌کند نمی‌شود در خارج باشد، چون مفهوم وجودی که در ذهن انتزاع شد و در ذهن آمد

استاد: نه، این اختصاص استثنائاً نسبت به این

دو، با اینکه ذهن می‌آید و انتزاع این وحدت از واحد

می‌کند، می‌گوییم: **واحد شیءٌ ثبت له الوحدة**،

می‌گوییم: **زید شیءٌ ثبت له الامکان**، می‌گوییم:

واجب الوجود شیءٌ و ذاتٌ ثبت له الوجوب،

به‌عنوان واجب، به‌عنوان مشتق. با وجود اینکه ذهن

می‌آید این وحدت را انتزاع می‌کند درعین حال

وحدت، وجود خارجی هم دارد به‌تعمّل عقلی.

تلمیذ: من می‌خواهم بگویم: آن که وجود خارجی دارد آن مفهوم ذهن و منتزَع در ذهن نیست، آن که وجود خارجی دارد مصداق است. آنها که در امکان دعوا دارند می‌خواهند بگویند: اصلاً امکانی هم در خارج وجود دارد، ما می‌خواهیم بگوییم: این استثناء‌بردار نیست چون قاعده، قاعدهٔ عقلی است.

استاد: نه، ببینید، ما می‌خواهیم بگوییم که

مصداق امکان هم خودش ذهن است. مصداق امکان

خارج نیست. مصداق به‌عنوان وجود، نه مصداق

صرف به‌عنوان مفهوم. مفهوم این است که هر شیئی

را که شما تصور کنید این مفهوم است، ولو ماده

باشد. این مفهومی که شما تصور کردید تصور شما

در خارج است یا تصور شما در ذهن است؟

تلمیذ: تصور در ذهن است.

استاد: پس این آبی که الآن تصوّر کردید ظرف

تحققش کجاست؟

استاد: خب همین، احسنت! همه مفاهیم اصلاً

ظرفشان در ذهن است، مفهوم که اصلاً نمی شود در

خارج باشد. ما نسبت به وحدت و وجود هم همین

را می گوئیم، می گوئیم: در قضیّه امکان، ظرف تحقّق

که بگوئیم: این امکان آیا شیء^{۲۸} أم لا؟ می گوئیم: بله،

شیء^{۲۹}. چه شیئی است؟ تصوّر. مثل خیلی از

تصورات. این تصوّر کجاست؟ در ذهن است. این

تصور در ذهن است یعنی هم ذهن، مفهوم امکان را

تصور کرده است و هم غیر از امکان در ذهن، امکان

جایی ندارد تا در آنجا لباس وجود بپوشاند. امکان

فقط یک عرضه دارد و آن عرضه اش این است که

لباس وجود ذهنی بپوشد نه لباس وجود خارجی!

این معقول ثانی فلسفی است. پس آن که در خارج

هست چیست؟ آن امکان نیست، آن زید است. بله،

آن متصف است به امکانی که لباس وجود ذهنی

پوشیده است. ولی در مورد وحدت و در مورد

وجود، علاوه بر اینکه وحدت و وجود، مفهوم ذهنی

هستند، علاوه بر آن هم ظرف اتصافشان در خارج

است و هم ظرف تحققشان در خارج است.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد